

## فهرست

۱۵	تیموتی بزلی / مقدمه
۳۳	لارنس اچ سامرز / درس‌های توسعه از دهه ۱۹۹۰
	(نقد و نظر: پدرو مالان، مایکل موسا)
۴۹	جان ویلیامسون / اجماع واشنگتنی یک نسخه سیاستی برای توسعه
	(نقد و نظر: آلیس اچ. امسدن، ریکاردو فرنج-دیویس)
۸۱	ایگور گایداری / تجربه گذار روسیه
	(نقد و نظر: گور آفر، آندرس اسلون)
۱۰۳	کمال درویش / بازگشت از لبه پرتگاه: تلاش‌های ترکیه برای تغییرات نظام‌مند و اصلاحات ساختاری
	(نقد و نظر: روکه بی فرناندز، استیون رادلت)
۱۳۵	فرناندو انریکه کاردوسو / بازاندیشی‌ها و درس‌های یک دهه اصلاحات اجتماعی در برزیل
	(نقد و نظر: انریکه وی. اگلسیس، استنلی فیشر)
۱۵۷	الخاندر فاکسلی / درس‌هایی از توسعه شیلی در دهه ۱۹۹۰
	(نقد و نظر: نانسی بردسال، الیانا کاردوسو، ریکاردو هاسمن)
۱۹۳	ماریو آری بلجر / مدیریت بحران مالی سال ۲۰۰۲ آرژانتین
	(نقد و نظر: آگوستین کارستنز، ویچی کلکار)
۲۱۵	مونتک اسپنگ اهلوالیا / درس‌هایی از اصلاحات اقتصادی هند
	(نقد و نظر: جی برادفورد دلانگ، نور اسلام، ریچارد ایکاوس)
۲۴۹	ژوشیا توچوان / اصلاحات اخیر چین
	(نقد و نظر: سی فرد برگستن، مونتک اس اهلوالیا)
۲۶۵	لژک بالسرویچ / گذار پساکمونئیستی از دیدگاه مقایسه‌ای
	(نقد و نظر: دی ماریو نوتی، جان اسوجنر)
۲۹۳	کوئیسی باجوی / تغییر دیدگاه و رویکرد به توسعه آفریقا
	(نقد و نظر: جفری هرست، مایکل چگه)
۳۱۳	ریمای خلیف حیدری / اصلاحات با نگاه به گذشته: وعده‌ها و توهم‌ها در اردن
	(نقد و نظر: سمیر رضوان، جواد صالحی اصفهانی)
۳۳۹	ادواردو آینیات / گزینه‌ها و نتایج اصلاحات آموزشی شیلی، ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰
	(نقد و نظر: کارول گراهام، روبرتو جونگویتو)
۳۶۰	معرفی ویراستاران
۳۶۱	معرفی بحث‌کنندگان

## فهرست جدول‌ها، نمودارها و شکل‌ها

---

### جداول

- ۵-۱ نماگرهای اقتصادی در سال‌های پیش از بحران فوریه ۲۰۰۱ ترکیه
- ۵-۲ نماگرهای حمله به لیر ترکیه در اوایل سال ۲۰۰۱
- ۵-۳ نرخ ارز، تورم و ذخایر بانک مرکزی ترکیه، ژانویه تا آگوست ۲۰۰۱
- ۵-۴ نماگرهای بودجه در واقعیت و اهداف برنامه صندوق بین‌المللی پول برای ترکیه، ۱۹۹۹-۲۰۰۲
- ۷-۱ عملکرد اقتصادی شبلی، ۱۹۹۰-۹۳
- ۷-۲ نماگرهای اقتصادی سالانه شبلی، ۱۹۹۰-۹۳
- ۷-۳ واکنش سیاستی شبلی به جنگ خلیج فارس و شوک قیمت نفت ناشی از آن
- ۹-۱ میانگین رشد سالانه تولید ناخالص داخلی در هند، چین و مناطق در حال توسعه، ۱۹۷۱-۲۰۰۳
- ۹-۲ میانگین رشد سالانه تولید ناخالص داخلی در ۲۰ اقتصاد بزرگ در حال ظهور، ۱۹۷۱-۲۰۰۳
- ۱۱-۱ بررسی‌های تجربی از بازبینی تجربیات اقتصادهای در حال گذار

### شکل‌ها

- ۸-۱ سپرده‌های بخش خصوصی در آرژانتین در ابتدای سال ۲۰۰۱ شروع به کاهش کرد
- ۸-۲ همزمان با تشدید بحران، دارایی‌های عمومی جای دارایی‌های خصوصی را در ترازنامه بانک گرفت
- ۸-۳ کمک نقدینگی بانک مرکزی، حدود یک سوم کاهش سپرده‌های خصوصی را تأمین مالی کرد
- ۸-۴ در میانه سال ۲۰۰۲ سپرده‌های خصوصی شروع به برگشت کرد
- ۸-۵ در انتهای سال ۲۰۰۲ هزینه‌های مداخله بانک مرکزی نتیجه مثبت داد، و نرخ ارز بهبود یافت
- ۱۱-۱ تولید ناخالص داخلی و مشارکت بخش خصوصی در جمهوری قرقیزستان و مولداوی، ۱۹۸۹-۲۰۰۱
- ۱۱-۲ اعتبار داخلی به بخش خصوصی و ارزش بازاری شرکت‌های بورسی، ۲۰۰۱

## دییاجه

بیست سال پیش بانک جهانی با دعوت از گروهی برگزیده از اقتصاددانان توسعه-شامل لرد پی تی باوئر، آلبرت هیرشمن، سرآرتور لوئیس، و گونار میردال-از پیشبردهای علمی پیشتازانه آنها در این حوزه تقدیر کرد در عین حال که این امکان را داد تا در معرض نقد دیگران نیز قرار بگیرند. هر کدام از این اندیشمندان در ساختمان مرکزی بانک جهانی در شهر واشنگتن دی سی به ایراد سخنرانی پرداخت و جستاری نیز تحویل داد. حاصل آن تلاش ها دو جلد کتاب پیشگامان توسعه شد که تاریخچه غنی اندیشه ورزی درباره توسعه در اختیار ما قرار داد.

کتاب حاضر با الهام از پیشگامان توسعه، اما با تغییری اساسی نسبت به آن تهیه شد. این دفعه بانک جهانی به جای دعوت از اندیشمندان اقتصادی، به سراغ سیاستگذاران<sup>۲</sup> بر جسته رفت-که البته بسیاری از آنها اندیشمندان<sup>۱</sup> درجه یک نیز هستند- و روی کسانی تمرکز کرد که از مناطق در حال توسعه هستند (لری سامرز و جان ویلیامسون به کشورهای در حال توسعه تعلق نداشتند، اما چون تجربه گسترده در زمینه مسائل توسعه دارند، شایسته گنجاندن در این کتاب هستند.) هدف ما کسب بینش هایی درباره ابعاد سیاسی سیاست گذاری توسعه و نیز درک تاریخ فکری توسعه، دقیقاً از همان جایی است که کتاب پیشگامان متوقف شد. از این سیاستگذاران خواستیم در کنار ارزیابی تجربیات خود، به این نکته هم توجه کنند که اگر چیزهایی که اکنون می دانند آن زمان می دانستند کدام کارها را متفاوت انجام می دادند. آنها از این چالش سربلند بیرون آمدند-اندیشه های توسعه ای تاثیر گذار بر تاریخ را با بازاندیشی های خود تکمیل کردند و احساسی از رنج و خون دل خوردن در عرصه سیاست گذاری را به خواننده انتقال دادند.

این کتاب بخشی از پروژه بزرگ تری است که بانک جهانی طی سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ اجرا کرد تا تجربیات توسعه در دهه فوق العاده پر حادثه ۱۹۹۰ درک شود. پروژه اصلی سه بخش دارد که هر بخش هدف متفاوتی را دنبال می کند. کتاب رشد اقتصادی در دهه ۱۹۹۰: یادگیری از یک دهه اصلاحات<sup>۳</sup>، تحلیلی جامع از تجربیات توسعه آن دهه ارائه می دهد، در حالی که کتاب در خط مقدم توسعه: بازاندیشی ها از بانک جهانی<sup>۴</sup>، پیامدهای عملیاتی آن دهه برای بانک را ملاحظه می کند. سرانجام کتاب حاضر بینش هایی درباره دغدغه های عملی پیش روی سیاستگذاران ارائه می دهد. هر سیاست گذار معرفی شده در کتاب، طی سال های ۲۰۰۳ یا ۲۰۰۴ در جمع مخاطبان بانک جهانی سخنرانی کرد: این سخنرانی ها یا جستارهای مرتبط در کنار نقد و نظر کارشناسان درباره هر موضوع مورد بحث آورده شده است. آن مطالبی که از این ارائه ها با قاطعیت بیرون می آید ربطی چندان به موضوعات سیاستی<sup>۵</sup> بسیار بحث انگیز دهه ۱۹۹۰-مانند خصوصی سازی، تثبیت اقتصاد کلان و آزادسازی حساب سرمایه-پیدانمی کند اگرچه سیاستگذاران

۱. پیشگامان توسعه؛ جerald ام. مایرو دادلی سیرز، ترجمه علی اصغر هدایتی و علی یاسری، انتشارات سمت، ۱۳۶۸.

پیشگامان اقتصاد توسعه؛ جerald میرو جوزف استیگلینز، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، نشر نی، ۱۳۸۴.

2. policymakers

3. Economic Growth in the 1990s: Learning from a Decade of Reform

4. At the Frontlines of Development: Reflections from the World Bank

5. policy matters

درباره این موضوعات هم سخن بسیار گفته‌اند. در عوض سیاستگذارها هنگامی که درباره فرآیند اصلاح سیاست‌ها بحث می‌کنند بسیار روشن‌گرواندیشمندانه ظاهر می‌شوند. سخنرانی‌ها علاوه بر دقت و انسجام تحلیلی که از آنها انتظار می‌رود، سه ملاحظه دیگر را برای تدوین سیاست‌های صحیح روشن می‌سازند. نخست اصلاحات اقتصادی در ذات خود اصلاحات اجتماعی نیز هستند، پس سیاستگذاری نباید از جنبه اجتماعی اصلاحات غافل باشد. دوم، با عنایت به محدودیت‌ها و فرصت‌های اجتماعی، سیاسی و نهادی هر کشور، راهکارهای بومی-وطنی در موفقیت اصلاحات نقش حیاتی دارند. سوم، استمرار سیاست و باورپذیری آن، اثری قدرتمند روی انتظارات و بنابراین نتایج اصلاحات می‌گذارد. دیگر جنبه شایان توجه پیشبردهای علمی این سیاستگذاران، فرآیند یادگیری است که در توصیفات آنها از معضلات سیاستگذاری که برخورد کردند پدیدار می‌شود. تنها به چند مورد اشاره می‌شود. فرناندو انریکه کاردوسو که ابتدا در نقش نظریه‌پرداز برجسته نظریه وابستگی ظاهر شد، مدتی بعد رئیس جمهور برزیل شد و از طریق قانونگذاری و اجرا، مسئولیت‌پذیری بودجه‌ای (علاوه بر دیگر اصلاحات مهم) را نهادینه کرد. دگرگونی فکری وی نشان دهنده تغییری بنیادی در اندیشه توسعه از زمان کتاب پیشگامان تاکنون است. ماریو آلی بلجر خیلی روشن درباره چالش‌ها، جرح و تعدیل‌ها و اشتباهاتی صحبت می‌کند که در جریان بحران اخیر آرژانتین، هنگامی که وی رئیس بانک مرکزی بود، برخورد کرد. ریما خلف حنیدی توضیح می‌دهد چگونه سیاست‌گذاران اردنی از بی‌توجهی به هزینه‌های اجتماعی اصلاحات درس گرفتند و سرانجام ایگور گایدار، وزیر سابق اقتصاد و دارایی و معاون نخست‌وزیر روسیه، درباره گذار کشورش از کمونیسم، خیلی روشن می‌گوید: «اگر در انتهای سال ۱۹۹۱ تزار روسیه می‌بودم، هرکاری را که کردم به گونه‌ای دیگری کردم. اما اگر معاون نخست‌وزیر یا وزیر دارایی در دولتی بدون پشتیبانی اکثریت مجلس بودم و برای اجرای هر نوع سیاست مجبور بودم ترفندی به کار ببرم- به عبارت دیگر، همین پستی که داشتم- کارها را تقریباً به همین روشی که جلوبردم انجام می‌دادم.»

با تغییر دورنمای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورها، سیاست‌گذارها نیز تغییر کردند. هر کدام به توصیف مواردی می‌پردازند که مجبورشان کرد فرضیات را زیر سوال ببرند، اندیشه خود را اصلاح کنند، یا مسیر را تغییر دهند. اگرچه آنها به آب و آتش زدند تا با اندیشه‌های خود بر جریان رویدادها تأثیر بگذارند، و موفقیت‌هایی هم کسب کردند، خواه ناخواه اندیشه‌های خود را تأثیر پذیرفته از رویدادها- چه بحران، گذار، تغییر رژیم، یا رشد پرنوسان- نیز دیدند. از این رو کتاب حاضر درباره اندیشه‌ها، و نیز درباره رهبری است، یعنی چگونه اندیشه‌ها را به عمل تبدیل کنیم. فرآیند یادگیری که سیاست‌گذارها شرح می‌دهند نه تنها مربوط به خودشان، بلکه بازتابی از یادگیری جوامع آنها در دهه ۱۹۹۰ نیز است. سیاست‌گذارها با سخنرانی‌های خود، این فرآیند یادگیری را به کارکنان بانک جهانی که شنونده صحبت‌های آنها بودند و با انتشار این کتاب، به بقیه جهان نیز گسترش دادند.

• فرانسوا جی بورگینیون

معاون ارشد رئیس و  
اقتصاددان ارشد

• فرانی ای لوتیه

معاون رئیس و رئیس مؤسسه  
بانک جهانی

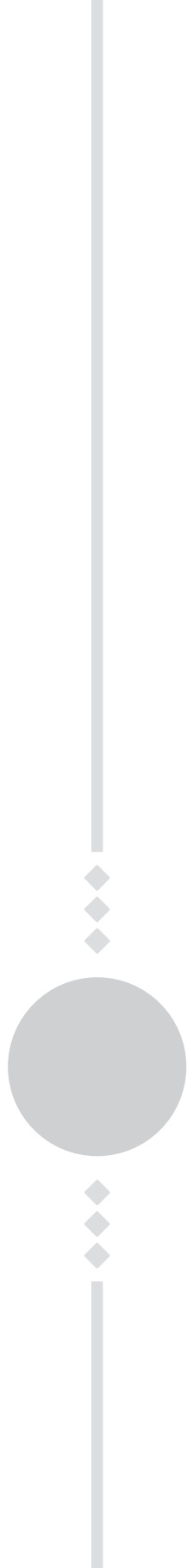
• گویند نانکانی

معاون پیشین رئیس بانک جهانی  
در شبکه کاهش فقر و مدیریت اقتصادی

## سیاسگزاری

---

آماده شدن این کتاب مدیون راهبری کلی گوپیند نانکانی است که با پشتیبانی، راهنمایی و مشاوره خود هنگامی که معاون رئیس بانک جهانی در شبکه کاهش فقر و مدیریت اقتصادی بود، کمک زیادی کرد. پشتیبانی و تشویق دنی لایپیگر، معاون فعلی شبکه کاهش فقر و مدیریت اقتصادی، امکان تکمیل شدن کتاب را داد. فرانی لوتیه، معاون رئیس بانک جهانی و رئیس مؤسسه بانک جهانی و نیکلاس استرن، معاون سابق رئیس بانک جهانی در اداره اقتصاد توسعه، پیشنهادات و کمک‌های بی‌شماری برای پایه‌گذاری و ساماندهی مجموعه سخنرانی‌هایی ارائه دادند که این کتاب براساس آنها نوشته شد. فرانسوا بورگینیون که جانشین نیکلاس استرن شد، به حمایت از مجموعه ادامه داد. پل هولتز تمام کتاب را ماهرانه ویرایش کرد و پیش‌نویس‌ها و رونوشت‌های متعدد را با حوصله بررسی و غربال کرد تا جوهره اندیشه‌های هر مشارکت‌کننده به دست آید. ناتالی تاورنیه، رافائلا رف و موریل دارلینگتون به خوبی از عهده بسیاری از چالش‌های لجستیکی برآمدند. ایندرومیت گیل نظرات مفیدی ارائه کرد. راوی کانبور انتقادات سازنده و متعددی به نویسندگان ارائه کرد. آلفرد فرندلی بخش‌هایی از کتاب را ویرایش کرد. تاد پوگاچ هم با ویرایش اساسی و هم با حمایت سازمانی کمک کرد. نویسندگان و نظردهندگان هم بابت مشارکت در این اندیشه‌ورزی صادقانه و انتقادی که این پروژه را ممکن ساخت، شایسته سپاس فراوان هستند. آخرین نکته مهم این‌که نانسی لامرز، استفن مک گروتی، و مارک اینگبرتنس با شکیبایی فراوان دست‌نوشته را به چاپ سپردند.





## فصل اول

### • مقدمه

#### تیموتی بزلی

این اندیشه‌ها نه منافع خاص هستند که خوفناک‌اند، خواه در راه خیر یا شر به کار روند.  
**جان مینارد کینز (۱۹۴۶-۱۸۸۳)**

پند بسیار نقل شده از لرد کینز به عنوان پیش‌درآمد جستارهای گردآوری شده در این کتاب در سه سطح مناسب است. کینز هم مانند نویسندگان کتاب حاضر، اقتصاددان سرشناس زمانه خود بود که به فردی دست‌اندرکار امور اجرایی<sup>۱</sup> تبدیل شد. کینز شخصیت پیشگام در رفت‌و برگشت بین هر دو جهان اندیشه‌ها و سیاست‌ها، معمار نظام برتون وودز، و بنابراین بانک جهانی، بود که این پیشبردهای علمی را ترویج کرد. اظهارنظری ارتباط ویژه به علت وجودی این مجموعه مطالب پیدا می‌کند: ارائه اندیشه‌ها درون مباحثه‌ای درباره موضوعیت داشتن آنها با دنیای امروز.

در میان این اندیشه‌ها، اجماع واشنگتنی در آغاز دهه ۱۹۹۰ به منزله دیدگاه تشکیل‌دهنده سیاست‌های خوب برای رشد و توسعه سربرآورد. هر دو صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اجزایی از این اجماع را پیش بردند، به‌ویژه مزایای باز بودن اقتصاد از طریق کاهش تعرفه‌ها و خصوصی‌سازی که پیش‌شرط پرداخت کمک مالی برای تعدیل اقتصادی شدند. از افراد اجرایی که جستارهای شان در این کتاب آمده است خواسته شد با بازاندیشی درس‌های دهه ۱۹۹۰، تحلیلی انتقادی از تجربیات خود در دهه تحت حاکمیت اجماع واشنگتنی ارائه دهند. این افراد که فرصت عملی کردن اندیشه‌های اجماع واشنگتنی را داشتند، در جایگاهی مناسب برای توصیف آنچه عمل شد قرار دارند و به عنوان سیاست‌گذارهای در بالاترین سطوح، به خواننده کمک می‌کنند تا خود قضاوت کند آیا اندیشه‌های حاکم بر دهه ۱۹۹۰ به راستی «در خدمت خیر یا شر» بودند.

سازمان‌دهندگان مجموعه سخنرانی‌هایی که این کتاب را پدید آورد، هیچ دخالتی در تعیین

دستورکار برای این افراد اجرایی، هماهنگ سازی پیشبردهای علمی آنها، نماینده یک منطقه جغرافیایی بودن یا معرف چالش‌های سیاست‌گذاری آن دوره بودن، نداشتند. هدف از این مقدمه- به قلم یک اقتصاددان دانشگاهی- جمع‌بندی پاره‌ای از محتوای شرکت‌کنندگان در بحث بوده است. در این مقدمه همچنین می‌خواهم بستر و فضایی برای جستارها فراهم شود تا آنها را به برخی مضامین اصلی دانشگاهی و سیاستی از دهه ۱۹۹۰ به بعد مرتبط کنم و پیشبردهای علمی معینی را به مباحثات گسترده‌تر متصل سازم.

این افراد اجرایی از مجامع توسعه‌ای جریان اصلی آمده‌اند، یعنی بخشی از نخبگان بین‌المللی که بیشتر آنها از محدود مؤسسات برتر آموزشی دانش‌آموخته شده‌اند. [۱] آبشخور همه آنها تفکر جریان اصلی در علم اقتصاد بوده است و با مجموعه مرسوم نهادهای بین‌المللی (شامل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) که اغلب نگهبانان الگوواره<sup>۱</sup> سیاست‌گذاری تحت تسلط اجماع واشنگتنی دیده می‌شوند، معاشرت دارند. بر این اساس، در جستارهای آن‌ها اندک چیزی بنیادشکنانه یا انتقادی از نظم جهانی یافت می‌شود. [۲] بحث‌کنندگان سخنرانی‌ها که نظرات‌شان نیز چاپ شده است، این حس و معنا را تقویت می‌کنند.

در این کتاب فقط به شیوه اجرای سیاستگذاری اکتفا نشده است و جستارها به اندیشه‌ها نیز می‌پردازند. آنها علاوه بر پرداختن به موضوعات مهم اقتصادی، بر اهمیت اندیشیدن به تاریخ، امور سیاسی<sup>۲</sup> و نهادها در درک توسعه نیز تاکید می‌کنند. چنین رویکرد چندوجهی به اندیشه توسعه کاملاً مطابق با کتاب پیش‌تازان توسعه است، که ۲۰ سال پیش منتشر شد.

جستارهای کتاب گویای سبک و تخصص هر مشارکت‌کننده با انکا به تجربیات وی از اطراف و اکناف جهان است که به انواع موضوعات سیاستی می‌پردازند و در میان آنها دو حالت کلی قابل تشخیص است. نخست سیاست‌گذاری پیش‌دستانه<sup>۳</sup>، یعنی مواردی که سیاست، مروج تغییر هدفمند و انگیزه‌بخش درونی است-مانند اصلاحات اقتصادی تدریجی در چین. حالت دوم سیاست‌گذاری منفعلانه<sup>۴</sup> که توصیف دوره‌های سیاست‌گذاری در واکنش به رویدادهای خاص، مانند روسیه پس از سقوط کمونیسم است. دو جستار اول، از لارنس اچ. سامرز و جان ویلیامسون، مبتنی بر تجارب خاص کشوری نیست، بلکه حاصل تجربیات گسترده دو اقتصاددان دانشگاهی پیشین در زمینه سیاست‌گذاری بین‌المللی است. بقیه نویسندگان بر تجربیات سیاست‌گذاری یک کشور خاص متکی هستند. دو جستار درباره اروپا است: ایگور گایدار درباره روسیه و کمال درویش درباره ترکیه. از آمریکای لاتین فرناندو انریکه کاردوسو درباره برزیل، ادواردو آیینات و آلخاندرو فاکسلی درباره شیلی، و ماریو آئی. بلجر درباره آرژانتین می‌آیند. درویش

1. paradigm  
2. politics  
3. proactive policymaking  
4. reactive policymaking



و بلجر با مدیریت بحران سروکار دارند، در حالی که فاکسلی مضامین عام‌تر مدیریت اقتصاد کلان را بحث می‌کند. آنینات و کاردوسو بیشتر نگران توسعه اجتماعی و پیوند آن با توسعه اقتصادی هستند. گایداری درباره گذار روسیه از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد سرمایه‌داری بحث می‌کند.

نمایندگی قاره آسیا در کتاب برعهده دو کشور بزرگ است. مونتک اس. اهلوالیا اصلاحات اقتصادی هند را بررسی می‌کند، در حالی که ژو شیائوچوان همین کار را برای چین می‌کند. این موردکاوی‌ها بسیار مهم هستند زیرا رشد اقتصادی پایدار در این کشورها تأثیر مهمی بر کاهش فقر جهانی خواهد داشت. در هر دو کشور اصلاحات اقتصادی از مسیر تدریج‌گرایی گذشت که از شرایط اولیه بسیار پیچیده و به شدت تنظیم‌شده شروع شد. هر دو کشور خواهان ادغام بیشتر در اقتصاد جهانی نیز بوده‌اند. اما نهادهای سیاسی و اجتماعی این کشورها بسیار متفاوت بوده و از این جستارها روشن می‌شود که این ساختارها تأثیر عمیقی بر روند سیاست‌گذاری گذاشته‌اند. با این حال، در هر دو کشور معمولاً داستان‌های موفقیت ملاحظه می‌شوند، حتی اگر در سال‌های آتی با چالش‌های سیاستی جدی مواجه شوند.

سرانجام، در سه جستار آخر، به شیوه تحلیل تجربه تطبیقی کشورهای خاص، نکات زیادی ارائه می‌شود. اگرچه لژک بالسر ویچ اهل لهستان است، جستار او به تجربه گسترده گذار پس‌اوسوسیالیستی در اروپای شرقی می‌پردازد و درس‌هایی برای کل این کشورها دارد. ریما خلف حنیدی تجربه توسعه اردن را از نگاه خود در مقام وزیر سابق برنامه‌ریزی و کل جهان عرب از جایگاه هماهنگ‌کننده گزارش‌های توسعه انسانی عرب سازمان ملل بررسی می‌کند. به همین ترتیب کویسی باجوی، از زاویه نگاه غنایی خود، دیدگاه گسترده‌ای به مسائل توسعه در آفریقا ارائه می‌دهد.

ویلیامسون در جستار آغازین، به تأمل درباره اجماع واشنگتنی - اصطلاح ابداعی وی برای توصیف مجموعه سیاست‌های اقتصادی که به تصور وی در اواخر دهه ۱۹۸۰ بین بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری ایالات متحده توافق شده بود - می‌پردازد. ویلیامسون روشن می‌کند که از این اصطلاح سوءاستفاده گسترده‌ای شده است. بسیاری از مفسران به خود اجازه داده‌اند برخی سیاست‌ها را که در فهرست اولیه ویلیامسون وجود نداشت، به این اجماع نسبت دهند. علاوه بر این، در برخی محافل، «اجماع واشنگتنی» اصطلاحی تحقیرآمیز در وصف نوع خاصی از اقتصاد بازار آزاد شد که اغلب (به نحو گمراه‌کننده) نتولیرال نامیده می‌شود.

بسیاری از عناصر اجماع واشنگتنی نقش آرام‌بخش دارند. کمتر کسی درباره اهمیت سیاست‌های بودجه‌ای و پولی سالم<sup>۱</sup> شک دارد. با این حال، پرسش‌هایی مهم درباره ابزارهای مناسب دستیابی به این اهداف باقی می‌ماند. لازم به یادآوری است این اجماع پس از دوره‌ای شکل گرفت که کشورهای ثروتمند از جذب مدیریت تقاضای کینزی عقب‌نشینی کردند. طی دهه ۱۹۷۰، این کشورها یک دوره رکود تورمی را پشت سر گذاشته بودند که اطمینان به اجماع کینزی پس از جنگ را تضعیف کرد. این دوره‌ها به بدبینی

1. sound fiscal and monetary policies

درباره ظرفیت دولت برای تنظیم اقتصاد منجر شد و دیدگاه کلاسیکی تر درباره نقش سیاست پولی را تقویت کرد که پایه‌های فکری آن را میلتن فریدمن و رابرت لوکاس بنا گذاشتند. اجماع واشنگتنی تلاش کرد این درس‌ها را در مقیاسی جهانی تر تلخیص کند.

افکار مد روز شاید اینجا نقش ایفا کند. اما بارها و بارها ثابت شده است عدم تعادل جدی اقتصاد کلان با بحران‌های اقتصادی و ناآرامی‌های اجتماعی در سراسر جهان در حال توسعه همراه می‌شود. تجربیاتی که درویش و بلجر شرح داده‌اند نشان می‌دهد برای کشوری که از دوره مداوم عدم تعادل اقتصاد کلان بیرون آمده است، تمرکز بر موضوعات توسعه بلندمدت چقدر سخت است. در چنین مواقعی، انرژی سیاستگذاران صرف موضوعات اقتضایی فوری می‌شود. بحث‌هایی که اینجا می‌شود بر ضرورت خودداری از آسیب‌پذیری‌های کلیدی تاکید دارد که بحران‌ها را تشدید می‌کنند، مانند نرخ ارز زیاد ارزش گذاری شده، کسری بودجه سنگین و نظام مالی دچار ضعف تنظیم‌گری. تنها پس از بیرون آمدن کشور از این بحران‌ها است که زمان توجه به موضوعات اساسی توسعه بلندمدت در صحنه اصلی سیاستگذاری فرامی‌رسد.

جدای از ثبات پولی و اقتصاد کلان، یکی از اجزای اصلی دستورالعمل سیاستی مورد حمایت اجماع واشنگتنی، تقویت حقوق مالکیت به منزله ابزاری برای بهبود فضای سرمایه‌گذاری بود. اگرچه امکان دارد این عامل به عنوان شرط کافی برای رشد، بزرگ‌نمایی شود، در این آموزه هم تقریباً تردیدی نیست. [۳] پژوهش‌های تجربی زیادی، اعم از اقتصاد خرد و کلان، پیوند بین حقوق مالکیت قوی تر و عملکرد اقتصادی بهتر را به اثبات رساندند.

اجماع واشنگتنی همچنین توصیه‌های نسبتاً بی‌چون و چرا درباره مالیات‌ستانی و مخارج عمومی - با تأکید بر مزایای مالیات‌ستانی پایه‌گسترده برای تأمین مالی هزینه‌های عمومی هدفگذاری شده به سمت افراد فقیر- ارائه کرد. با نگاه به گذشته، این توصیه فاقد هرگونه ارتباط با چالش‌های ارائه خدمات به نحوی است که از بهره‌مندی افراد فقیر از مخارج عمومی اطمینان حاصل شود. در آن زمان، مفهوم تکنوکراتیک‌تر هدف‌گیری در اوج خود بود. همان‌طور که در ادامه بحث می‌شود، این دیدگاه تکنوکراتیک از سیاستگذاری، عارضه نقطه ضعف عمومی‌تری از رویکرد اجماع واشنگتنی است که به جای راه‌حل‌های نهادی بر سیاست‌ها متمرکز بود. از آن زمان بنیان‌های نهادی ارائه کارآمد خدمات مورد توجه قرار گرفته است، به خصوص که موضوع گزارش توسعه جهانی بانک جهانی در سال ۲۰۰۴ شد. بحث کاردوسو درباره سیاست‌های اجتماعی در برزیل بر یک نوع پیمان بین جامعه مدنی و حکمرانی دولتی تأکید دارد که زیربنای اجماع مدرن در عرضه خدمات اثربخش به نفع فقرا است.

تمام عناصر اجماع واشنگتنی که تا اینجا اشاره شد، به طور کلی با دیدگاه‌های اقتصادی جریان اصلی همان‌گونه که آن زمان بودند و اینک هستند، همسویی دارند. هیچ‌کدام از این سیاستگذاران مخالفی با این عناصر ندارند.

دو عنصر بحث برانگیزتر این اجماع، تأکید بر اقتصاد باز و خصوصی سازی بود. درباره ارزش باز بودن اقتصاد به روی تجارت کالاها و خدمات، کمتر مناقشه می شود. علاوه بر این، تجربیات چین و هند در ادغام با اقتصاد جهانی، پس از معجزه آسیای شرقی، قدرت باز بودن را نشان می دهد. مسلماً این دوره های کوتاه ادغام جهانی به سریع ترین و پایدارترین کاهش در فقر جهانی که جهان تا به حال دیده است، منجر شد (به بزلی و بورجس ۲۰۰۳ بنگرید). اما تلاش های فعلی چین و هند به سمت ادغام جهانی، آزمایش های آزادسازی تجارت در سطح گسترده نیست. آنها تلاش برای ایجاد مسیرهای به دقت مدیریت شده به سمت باز بودن بیشتر هستند.

اینکه چگونه چنین ادغامی باید اتفاق بیفتد هنوز بحث انگیز است. اجماع واشنگتنی بازتاب دهنده شک و تردید درباره سودمندی حمایت از صنایع نوزاد به عنوان ابزار رسیدن به توسعه اقتصادی بود. در اوایل دوران پس از جنگ جهانی دوم، چنین حمایتی یک بخش کلیدی از رویکرد جریان اصلی به توسعه بود. اما از بسیاری جهات، صورت بندی اجماع نشانه پایان راهبردهای ساده لوحانه توسعه به رهبری دولت بود که به مدت یک نسل تسلط داشتند. این چرخش ۱۸۰ درجه ای عمدتاً از نگرانی نسبت به ایجاد رانت و تقویت فرصت طلبی سیاسی رژیم های تجاری کنترل شده ناشی می شد. اگرچه مفسران پرنفوذی مانند پیترباوتر، جاگدیش باگواتی و آن کروگراز همان اول از این نقطه ضعف آگاه بودند، مدتی زمان برد تا نظرات شان پذیرفته شود. اجماع واشنگتنی این نقطه عطف را رقم زد.

این نکته لزوماً در تضاد با واگذاری نقش مهم به دولت در پیشبرد توسعه نیست. در واقع، استدلال های نظری قدرتمند بر پایه اطلاعات ناقص و شکست هماهنگی به نفع مداخله دولت وجود دارد. اما به کارگیری آنها در عمل آسان نیست. یکی از مسائل کلیدی این است که چگونه می توان با مشکلات انگیزشی در دولت مقابله کرد، به طوری که سیاست های مساعد توسعه اقتصادی انتخاب و اجرا شود. آامسدن (۱۹۸۹) و وید (۱۹۹۰) تفسیرهای روشنگر درباره تجربه آسیای شرقی و روشی که دولت در آنجا توسعه را تقویت کرد، ارائه می دهند. اما با وجود چنین موردکاوی هایی، دانش موجود درباره چگونگی ایجاد دولت موفق توسعه ای بسیار محدود است. هاسمن و رودریک (۲۰۰۲) با تعمیم دهی این موضوع استدلال می کنند ویژگی کلیدی سیاست گذاری تجاری در اقتصادهای موفق، نحوه مشروط کردن آن به عملکرد است.

حتی اگر باز بودن تجارت به طور کلی پذیرفته شود، این که آیا کشورها باید آزادسازی بازار سرمایه را دنبال کنند یا خیر، بحث برانگیزتر است. اما همان طور که ویلیامسون در جستار خود اشاره می کند، این رویکرد سیاستی بخشی از اجماع واشنگتنی اولیه نبود. با این وجود، به بخش پذیرش عام یافته از اجماع «افزوده»<sup>۱</sup> تبدیل شد که در دهه ۱۹۹۰ برجستگی و نفوذ سیاست گذاری چشمگیری یافت. بحران های اقتصادی بعدی در آسیای شرقی، روسیه و آمریکای لاتین، اغلب به پیگیری ناموجه آزادسازی

1. "augmented" consensus

بازار سرمایه نسبت داده می‌شوند.

با توجه به مناقشات پیرامون آزادسازی بازار سرمایه، شگفت‌آور است که در این کتاب سیاستگذاران به این موضوع اهمیت زیادی نمی‌دهند. فقط در سه جستار به این مساله توجه شده است. سامرز اشاره می‌کند که بسیاری از مشکلات نسبت داده شده به باز بودن بازار سرمایه، واقعاً عارضه خطاهای سیاستی هستند که متعاقب آن به گمانه‌زنی<sup>۱</sup> خصوصی دامن زدند. این مضمون کلی همچنین در بحث بلجر درباره پس‌زمینه بحران آرژانتین در سال ۲۰۰۲ و در توصیف درویش از ضعف‌های ساختاری زیربنای مشکلاتی که ترکیه برخورد کرد، بازتاب یافته است. سامرز درباره نیاز به ایجاد ترتیبات نهادی مناسب‌تر برای بازارهای سرمایه بین‌المللی اظهارنظرهای مهمی ارائه می‌دهد.

حمایت از خصوصی‌سازی یکی از بخش‌های بحث‌برانگیزتر اجماع واشنگتنی اولیه بود. از همه مهم‌تر اینکه یک هم‌پیوندی بین سیاست‌های ریگانی و تاچری - که در برخی محافل، نئولیبرالی نامیده می‌شوند - و اجماع واشنگتنی برقرار کرد. اما درک این نکته مهم است که طی این دوره، دو دستورکار خصوصی‌سازی تا حدودی متمایز، ریشه دوانده بود که هر کدام مناقشه‌های خاص خود را داشت.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، راهبردهای خصوصی‌سازی در تمام کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و تعدادی از کشورهای در حال توسعه دنبال می‌شد. در بیشتر موارد این حرکت به معنای سرمایه‌برداری<sup>۲</sup> از تولید کالاهای خصوصی در جاهایی بود که دفاع تئوریک از مالکیت عمومی ضعیف‌تر بود. درخواست خصوصی‌سازی همچنین بازتاب‌دهنده مشکلات سیاسی در مدیریت شرکت‌های دولتی بود. یانوش کورنای برای توصیف مشکلاتی که سیاستمداران در تلاش به تحمیل انضباط مالی بر شرکت‌های دولتی برخورد می‌کردند مفهوم «محدودیت نرم بودجه‌ای»<sup>۳</sup> را ابداع کرد. در هر صورت، دولت دموکراتیک چنین مشکلاتی را حتی تشدید کرد و دولت‌ها به عنوان شکلی از دستور خودانکاری<sup>۴</sup>، خصوصی‌سازی شدند.

اما زور خصوصی‌سازی بسیار قوی‌تر بود. در بخش‌های زیادی از اقتصاد-آموزش، مراقبت‌های سلامت، مستمری بازنشستگی، خطوط هوایی، راه‌آهن-واگرایی بین بازده خصوصی و اجتماعی در واقع به نفع نوعی از مالکیت عمومی تمام می‌شود. در چنین بسترهایی، تصریح بر تقدم مالکیت خصوصی بیشتر جنبه ایدئولوژیک‌تر پیدا می‌کند تا که بر اساس هرگونه شواهد قوی نظری یا تجربی باشد. آرمان اجماع واشنگتنی از سوی آنهایی آسیب دید که خصوصی‌سازی را در حوزه اجتماعی پیش بردند. جاهایی مانند شیلی، این تلاش به مشکلات زیادی برخورد کرد و موفقیت چندانی نداشت.

مجموعه دوم (و بسیار متفاوت) سیاست‌های خصوصی‌سازی، پس از فروپاشی کمونیسم در اروپای

1. speculation

2. divestment

3. "soft budget constraint"

4. self-denying ordinance

شرقی به اجرا درآمد، منطقه‌ای که مسائل آنها ارتباط چندانی با اجماع و واشنگتنی نداشت. چون مالکیت عمومی بسیار گسترده بود، خصوصی سازی چاره‌ناپذیر بود و مسائل اصلی به ساختار، سرعت و شکل خصوصی سازی ارتباط می‌یافت. در این مورد- که سیاست‌گذاری انفعالی در اعلی درجه بود- تجربه اندکی برای هدایت خصوصی سازی انبوه وجود داشت و بحث‌های زیادی مطرح است که کدام کشورهای اروپای شرقی آن را درست انجام داده‌اند. جستار بالسرروییچ پیشنهادهای جنجالی ارائه می‌کند. با استدلال وی که شرایط اولیه در نظر گرفته شود، کشورهایی که سریع‌تر اصلاحات کردند، بهترین عملکرد را داشتند. اما گایداری به ما یادآوری می‌کند که با توجه به سایر رویدادها در اقتصاد، سرعت اصلاحات همیشه در کنترل کامل سیاست‌گذاران نیست.

بالسرروییچ و گایداری هر دو بر اهمیت بستر نهادی که خصوصی سازی در آن رخ می‌دهد تاکید می‌کنند. بازار تنها زمانی خیلی خوب فعالیت می‌کند که با طیف گسترده‌ای از نهادها- به‌ویژه نظام‌های قضایی و تنظیمی- که بسیاری از آنها ضعیف عمل می‌کنند و توسعه یافتن آنها زمان بر است، پشتیبانی شود. به نظر می‌رسد اندازه رکود اقتصادی پس از خصوصی سازی در اقتصادهای در حال گذار اروپا، به ضعف‌های نهادی آنها ربط پیدا کند. علاوه بر این، منافع حاصل از خصوصی سازی در تولید کالاهای خصوصی مستلزم وجود میزان رقابت معقولی در بازارهای محصول است که میزان رقابت پدیدار شده بسیار متفاوت بود.

بحث خصوصی سازی به مضمون کلی‌تر حاکم بر این جستارها اشاره می‌کند: اهمیت نهادها و تغییر نهادی در تقویت توسعه. این موضوع مضمون اصلی پیشبرد علمی سامرز است که از نهادسازی و مدیریت سیاسی کارآمد به عنوان عوامل کلیدی در فرآیند توسعه یاد می‌کند. او می‌فهمد که اینها مسائل دشواری هستند، اما دست و پنجه نرم کردن با آنها را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. به همین ترتیب، ویلیامسون توجه کافی نکردن به اهمیت نهادها را نقص اساسی در صورت‌بندی خود از اجماع واشنگتنی می‌داند. این سهل‌انگاری شگفت‌آور نیست، اما طی ۱۵ سال گذشته، ادبیات توسعه توجه بسیار بیشتری به این موضوعات کرده است.

طی دهه ۱۹۹۰، بحث درباره اصلاحات نهادی و مسائل حکمرانی اهمیت فزاینده‌ای در اقتصاد جریان اصلی و حوزه سیاستگذاری پیدا کرد. در واقع، این اندیشه که توسعه چیزی به غیر از اصلاح نهادها نیست، اکنون پذیرش گسترده یافته است. این اندیشه که توسعه و تغییر نهادی ارتباط تنگاتنگی با هم دارند، نکته جدیدی نیست، موضوعی که در بطن کارهای داگلاس نورث برنده جایزه نوبل بود. درگیری ذهنی کنونی به سمت نهادهای خوب بر بینش‌های نورث استوار است. [۴]

با این حال، در مباحث سیاستی اصطلاح نهاد اغلب کاملاً غیردقیق به کار می‌رود. منظور از نهاد خوب حتی مبهم‌تر است. با این حال، شعار نهادهای خوب بر اندیشه توسعه سایه افکنده است و در نوشتارهای این کتاب جلب توجه می‌کند. اما چنین ادبیاتی فقط به چگونگی اندیشیدن درباره تغییر

نهادی و ساختن نهادهای خوب توجه دارد. بنابراین، همان طور که سامرز خاطر نشان می‌کند، «چالش بزرگ برای کارشناسان توسعه... به رسمیت شناختن اهمیت ظرفیت نهادی و اندیشیدن تا حد امکان سازنده درباره چگونگی بسط دادن آن است. بیشتر اوقات این بینش به رسمیت شناخته می‌شود، حرف‌های کلیشه‌ای درباره شفافیت و درستکاری تحویل داده می‌شود، اما کارها در همین حد متوقف می‌شود.» این حقیقت چالش بزرگی برای پیشرفت آینده ایجاد می‌کند.

با این حال، تمرکز بر نهادها، بحث‌ها درباره توسعه را وارد مسیرهای مفیدی می‌کند. این تمرکز باعث می‌شود از بحث کردن درباره سیاست‌های خاص که در هسته اصلی اجماع واشنگتنی بود، فاصله بگیرند. بنابراین با این اندیشه که رشد اقتصادی و کاهش فقر با طیف گسترده رویکردها شدنی است، راحت‌تر تطبیق می‌یابد. از این لحاظ، با کار تأثیرگذار دنی رودریک درباره راهبردهای رشد نیز همسو می‌شود (برای مثال بنگرید به رودریک ۲۰۰۴ و رودریک، سوبرامانیان و تربی ۲۰۰۲).

رودریک استدلال قانع‌کننده‌ای می‌آورد که اجماع واشنگتنی با گرفتار شدن در زبان فریبنده سیاست‌ها، نتوانست این پیام گسترده‌تر را منتقل کند که لازمه موفقیت اقتصادی ایجاد انگیزه‌های خوب برای تولید و توزیع کالاهای عمومی و خصوصی است. راه‌های زیاد-و تمهیدات سیاستی بسیار- برای رسیدن به این هدف گسترده وجود دارد. سیاست‌های اجماع واشنگتنی، کسانی را که گمان می‌کردند قرار است مسیری تخت و هموار برایشان ساخته شود، آزرده خاطر کرد. به علاوه، تاریخ توسعه پس از جنگ جهانی دوم بیانگر انواع مسیرهای توسعه است. برای مثال، مسیری که در چین دنبال می‌شود از هیچ مدل متعارفی پیروی نمی‌کند. اقتصادهای آسیای شرقی با استفاده از مدل کاملاً متفاوتی رشد کردند و اقتصادهای موفق در حال گذار هنوز از راهبردهای مختلفی استفاده می‌کنند.

اما در همه موارد، از دیدگاه اقتصادی که نگاه شود هیچ رازی وجود ندارد. دگرگونی ساختاری که همان توسعه اقتصادی باشد تنها با فرآیند تغییر مداوم بر دوش آن بازیگرانی حاصل می‌شود که منافع خود را در تحقق چنین تغییری با ترکیبی از انگیزه‌های عمومی و خصوصی متناسب با تاریخ و نهادهای کشور مورد بحث می‌بینند. در حالی که برخی عناصر کلیدی اجماع واشنگتنی بخشی از چنین راهبردی هستند، به عنوان برنامه کار برای توسعه اقتصادی کم‌آوردند.

در رویکرد نهادی وزن بسیار زیاد به اجرای سیاست و نه صرفاً سیاست انتخابی داده می‌شود. همان طور که سامرز خاطر نشان می‌کند «توسعه کارآمد نیازمند نهادهای قوی و مسأله کاملاً مرتبط مدیریت سیاسی لایق است. سیاست‌های اندکی نادرست که خوب اجرا شده باشند، بسیار مفیدتر از سیاست‌های کاملاً درست اما بد اجرا شده هستند.»

این یک واکنش به سیاست‌های اقتصادی جریان اصلی است که از گذشته‌های دور نگاه تقریباً تکنوکراتیک نسبت به دولت داشته است. فرایند سیاست‌گذاری که در گذشته توجه اندکی به آن می‌شد، دغدغه اصلی ادبیات به اصطلاح اقتصاد سیاسی جدید شده است. با روشن شدن درس‌آموخته‌های

دهه ۱۹۹۰، نقاط ضعف نادیده گرفتن مسائل انگیزشی در دولت هر چه بیشتر آشکار شد. بسیاری از جستارها جنبه‌های غیرتکنوکراتیک سیاستگذاری را آشکار می‌کنند. برای مثال، فاکسلی و اهلوالیا تصاویر واضحی از پیش شرط‌های سیاسی اصلاحات را به ترتیب در شیلی و هند ارائه می‌دهند.

آن رویکردی که به نهادها اهمیت شایسته را می‌دهد، همچنین روشن می‌سازد چرا سیاست‌های خوب همیشه کافی نیستند. یکی از مثال‌های کلیدی در سراسر این کتاب، نیاز به باورپذیر ساختن سیاست‌ها است. داشتن سیاست خوب برای امروز خیلی خوب است، اما مسئله واقعی حفظ این موضع سیاستی برای آینده و متقاعد کردن بخش خصوصی و سایر شاخه‌های دولت در پشتیبانی از این تلاش است. مفهوم تعهد باورپذیر مضمون همیشگی در کارهای اولیه نورث در رابطه با نهادها است.

چگونگی برقراری باورپذیری در عمل اصلاً روشن نیست. یک امکان، ایجاد موسساتی مانند بانک‌های مرکزی مستقل تحت کنترل دولتی محدود شده‌تر است که در نتیجه کمتر در معرض رفتار فرصت طلبانه سیاستمداران قرار می‌گیرند. امکان دیگر، پی‌ریزی نظام سیاسی بر اساس تفکیک مناسب قوا و ساختار درست «بازیگران دارای حق و تو»- یعنی صاحبان قدرت هم‌سنگ نسبت به تصمیمات سیاسی- است. [۵] اما در حالی که نهادها بی‌تردید مهم هستند، ادبیات نظریه بازی بر ظرفیت بروندادهای مختلف (به اصطلاح تعادل‌های چندگانه) نیز تأکید دارد. این ادبیات تبیین می‌کند چگونه آنچه سامرز «ذهنیت‌های هجوم بانکی»<sup>۱</sup> می‌نامد می‌تواند پیامدهای سیاستی داشته باشد. در مثال کلاسیک هجوم بانکی، بانک ورشکست می‌شود چون سرمایه‌گذاران وجوه خود را از آن برداشت می‌کنند، حتی اگر پرتفوی وام‌دهی بانک هیچ مشکل جدی نداشته باشد. فروریختن بانک یک پیش‌بینی خود-کامبخش<sup>۲</sup> می‌شود. برای تبیین بحران‌های تراز پرداخت‌ها از منطقی مشابه استفاده می‌شود. پس سیاست‌گذار خواهان دستیابی به باورپذیری باید انتظارات را تغییر دهد تا با مشکلات مقابله کند که احتمالاً می‌طلبد کارهایی بسیار بیشتر از شروع به اصلاح یک سیاست انجام دهد.

بلجر، درویش و فاکسلی هر سه درباره تلاش‌های خود در نقش سیاست‌گذار برای ایجاد باورپذیری از طریق تأثیرگذاری بر انتظارات می‌گویند. فاکسلی می‌گوید، «روشن بود که نخستین چالش ما ایجاد اعتماد و باورپذیری نسبت به توانایی دولت جدید برای اداره مسئولانه و کارآمد امور بود. برای دستیابی به این هدف، باید ثابت می‌کردیم برنامه اقتصادی ما . . . را سیاست‌های سالم هدایت می‌کرد.» این یک چالش خاص در شیلی بود، جایی که گذار به دموکراسی، حجمی از انتظارات در میان شهروندان ایجاد کرد. فاکسلی همچنین بر اهمیت باورپذیری در حفظ برنامه در جریان تغییر سیاستی، به ویژه در بخش عمومی تأکید می‌کند.

در بحث درویش از تجربه سیاست‌گذاری او در ترکیه نیز باورپذیری سیاست‌ها در مواجهه با

1. "bank run mentalities"

2. self-fulfilling

بحران موضوع مهمی است. او به ویژه به مشکلات افزایش باورپذیری به وسیله متقاعد کردن بازیگران کلیدی بخش خصوصی- نیروی کار سازمان یافته و سرمایه‌گذاران خصوصی- اشاره می‌کند که باور کنند واکنش‌های سیاستی به بحران ترکیه دوام آورده و حفظ می‌شوند.

تمرکز بر نهادها همچنین به درک چرایی رخوت و سکون حاکم بر سیاست‌گذاری کمک می‌کند. تغییر دادن نهادها سخت‌تر از سیاست‌ها است، چون همان‌گونه که گایدان در بستر روسیه اشاره می‌کند، ریشه‌های تاریخی قوی دارند. فعالیت نهادها درون ساختارهای اجتماعی، از قبیل روابط سنتی اعتماد بین بازیگران، جایگیر<sup>۱</sup> شده است. چنین روابط اعتمادآمیزی در برخی محیط‌های نهادی ارزشمند و در برخی دیگر زیان‌بار است، برای مثال اگر به جرائم سازمان یافته بینجامد. بنابراین تغییر نهادی پیچیده‌تر از تغییر سیاستی است. در تغییر نهادی باید با تاریخ و فرهنگ کار کرد؛ چیزهایی که قطعاً نمی‌توان نادیده گرفت.

در شکل‌دهی به قابلیت‌های نهادی، سرمایه انسانی نیز مهم است (نگاه کنید به یانکوف و همکاران، ۲۰۰۳). با این حال در این کتاب نقش و اهمیت تشکیل سرمایه انسانی، با یک استثنای مهم یعنی جستار آئینات درباره اصلاحات آموزشی شیلی، جایی ندارد. هر روز بیشتر روشن می‌شود که نقش سنتی تشکیل سرمایه انسانی در افزایش بهره‌وری بازار کار، نقش‌آفرینی آن در فرآیند توسعه اقتصادی را دست‌کم می‌گیرد. سرمایه انسانی همچنین کمک‌های مهمی به توسعه اجتماعی (به ویژه سلامت) و توسعه سیاسی می‌کند.

در زمینه توسعه اقتصادی نقشی اساسی برای محیط نهادی قائل شدن با شواهد اخیر بین‌کشوری سازگار است. عجم‌اوغلو، جانسون و رابینسون (۲۰۰۱) و هال و جونز (۱۹۹۹) نمونه‌های مهمی هستند. [۶] هر دو جستار با تهیه سنج‌های کیفیت نهادی نشان دادند که آنها ارتباط قوی با عملکرد اقتصادی کلی دارند. عجم‌اوغلو، جانسون و رابینسون این سنج را به الگوهای اسکان استعمارگرها ربط دادند. آنها دریافتند آن کشورهایی که مهاجران اروپایی زیادی پذیرفتند، امروزه کیفیت نهادی بهتری دارند، و استدلال می‌کنند در سرزمین‌هایی که استعمارگران قصد ماندگاری بلندمدت نداشتند انگیزه‌ها به سمت استقرار نهادهای «استثماری» میل کرد که سرانجام مانع توسعه این کشورها شدند.

تشخیص ریشه‌های تاریخی ساختارهای نهادی، از این ادعای رودریک پشتیبانی بیشتری می‌کند که هر کشوری باید راهبرد رشد خاص خود را بیابد، مضمونی که در جستارهای چین و هند در این کتاب تأیید شد. مسیرهای سیاستی که هر دو کشور دنبال کرده‌اند بازتاب‌دهنده شرایطی است که در ابتدا مواجه بودند. بحث ژو درباره تجربه چین بر آن میراثی تأکید دارد که مجموعه خاص نهادهای به ارث برده چین از طریق جهش بزرگ به جلو (و پیش از آن) ایجاد کرد. این حرکت به سمت اصلاحات مستلزم خلع قدرت راهبردی از ساختارهای دولتی بود تا انگیزه برای فعالیت اقتصادی فراهم شود. هم‌راستا با نظرات



نورث، از تغییر نهادی- به شکل تمرکززدایی- با ایجاد رقابت بین مناطق مختلف، برای کاهش احتمال غارتگری حکومت استفاده شد. نتایج حیرت‌آور بود و سرآغاز یکی از پویاترین دوره‌های کاهش فقر شد که جهان به خود دیده است. در چین و در غیاب نهادهای دموکراتیک و حقوق مالکیت خصوصی، انگیزه‌های اقتصادی خوبی ارائه شده است. اما نتیجه‌گیری کلی از این دستاورد دشوار است و ژوسعی نمی‌کند چنین کاری بکند.

در بحث اهلوالیا درباره آزادسازی هند نیز اهمیت ساختارهای نهادی روشن می‌شود. پیشینه سیاستگذاری در این کشور، منافع خاص قدرتمندی به نفع حفظ وضع موجود ایجاد کرد. محیط دموکراتیک کشور، ایجاد اجماع به اندازه کافی گسترده برای اصلاحات طلب می‌کرد. پس از آن، راهبرد اصلاحات باید از طریق نهادهای دموکراتیک ادامه می‌یافت؛ و با وجود تغییر مدیریت سیاسی، اکنون نشانه‌های روشنی از چنین تداومی وجود دارد.

اصلاحات اقتصادی هند، برخلاف بسیاری کشورهای دیگر، بیش از آنکه تغییرات نهادی باشد اصلاحات سیاستی در محیط نهادی باثبات بوده است. اگرچه بحران ۹۱-۱۹۹۰ در این کشور به روند اصلاحات شتاب داد، مقررات‌زدایی با محرک‌های درونی در میانه دهه ۱۹۸۰ شروع شده بود. با توجه به استحکام دموکراسی هند، برنامه آزادسازی آن بیشتر به اصلاحات سیاستی در کشورهای ثروتمندتر شبیه است. از این رو، فرایند اصلاحات هند نمونه نامعمول از گذارهای اصلی سیاستگذاری است که بیشتر کشورهای در حال توسعه تجربه کردند و بسیاری از افراد اجرایی دیگر بحث کردند.

در جستارهای این کتاب نه تنها به طراحی و اجرای سیاست‌ها، بلکه به نقش‌آفرینی نویسندگان در این فرآیندها نیز اشاره شده است. این دیدگاه دوگانه، پیوندهای مهمی با مسائل اقتصاد سیاسی ایجاد می‌کند که اکنون نقش محوری در تحلیل‌های اقتصادی جریان اصلی بازی می‌کند. در قلب این ادبیات تمایل به درک چگونگی شکل‌گیری سیاست‌های انتخابی و اجرای آنها توسط نیروهای سیاسی وجود دارد.

در این جستارها مثال‌های زیادی از نیروهای سیاسی شکل‌دهنده به سیاست‌گذاری آمده است- نمونه‌های روشنی از رخ دادن اصلاحات اقتصادی به پشتوانه ائتلاف‌سازی، با سازش‌های ملازم که گاهی الزامی است. به گفته اهلوالیا بی‌عملی در هند اغلب ناشی از نبود اجماع بین تکنوکرات‌ها و سیاستمداران بود. بحث فاکسلی از چانه‌زنی بین اتحادیه‌های کارگری شیلی نمونه‌ای از اهمیت ائتلاف‌سازی در پیشبرد اصلاحات است. باجوی، درویش، و گایداری این مضمون را تکرار می‌کنند. به بیان کلی‌تر، کاردوسو تمرکز برزیل بر توسعه اجتماعی را به اقدام نهادهای دموکراتیک در ایجاد انگیزه‌هایی نسبت می‌دهد که سیاستمداران را مجبور می‌کند توجه بیشتری به آنچه مردم می‌خواستند داشته باشند.

رویکرد اقتصاد سیاسی یک پادزهر مفید به نگاه تکنوکراتیک است که اقتصاد جریان اصلی به طور

سنتی اتخاذ کرد. همان طور که اشاره شد، اجماع واشنگتنی عمدتاً از جنبه سیاست‌ها ارائه و بیان می‌شود. اما همان گونه که سامرز اشاره می‌کند، درک این مساله که فرآیند سیاست‌گذاری اهمیت دارد در میان اقتصاددانان جریان اصلی افزایش یافته است. او به طور مشخص به مدیریت سیاست‌ها اشاره می‌کند، اما تدوین سیاست نیز مهم است.

با این حال، در ارزیابی و پیگیری این دغدغه‌ها، لازم است بین امور سیاسی معمولی - سرزندگی رقابت سیاسی از مسیر صندوق رأی که نفع برخی به زیان دیگران تمام می‌شود- و عناصر زیان‌بارتر مانند سیاست‌ورزی صاحبان منافع خاص و مسائل فساد فرق گذاشت. سیاست‌های دموکراتیک عادی باید با انگیزه‌های سیاسی ارتباط برقرار کند که به برتری برخی گروه‌ها در فرآیند سیاسی منجر می‌شود. دموکراسی اغلب الگوهای حمایت‌گرایی تجاری تحمیل می‌کند که به الگوهای بازتوزیع متناظر با مفاهیم معقول عدالت اجتماعی نمی‌انجامد. [۶] همان طور که تجربه هند نشان می‌دهد، سیاست‌گذاران اغلب خود را درگیر سروکله زدن با منافع خاصی می‌بینند که به واسطه خوش‌خدمتی‌های سیاستی در گذشته ایجاد شدند. اهلوالیا بر قدرتی تأکید می‌کند که مباحثه آزاد در هند در غلبه بر این مساله و در نتیجه کمک به دستیابی به اجماع در مسیر اصلاحات داشت.

نگرانی از فساد اغلب در مباحث مربوط به حکمرانی جای می‌گیرد. با توجه به این تأکید، تا حدودی تعجب‌آور است که در جستارهای این کتاب کمتر به فساد توجه شده است. شاید به این دلیل که چنین مشکلاتی بیش از آنکه دغدغه سیاست‌گذاران باشد دغدغه نهادهای بین‌المللی است. از جستار باچوی این گونه فهمیده می‌شود که فساد توجه خیلی زیادی در مباحث حکمرانی کسب کرده است. او درباره توجه بیش از حد به مسائل شکست دولت هشدار می‌دهد: «با فروکاستن مسائل به فساد و رفتار غارتگرانه سیاستمداران و سایر بازیگران بخش عمومی، توجه از علل واقعی شکست بازار و آنچه برای بهبود کارایی نهادهای نابازار لازم بود منحرف شد.» به طور کلی، مشخص نیست که آیا فساد عارضه یا علت توسعه‌نیافتگی است. حجم زیادی از شواهد ثابت‌کننده رابطه منفی بین فساد و عملکرد اقتصادی (برای مثال بنگرید به مائورو ۱۹۹۵) با هر دو نتیجه سازگار است.

علیت از هر جهت که جریان داشته باشد، فساد عارضه تخصیص نادرست منابع است. علاوه بر این، در حال حاضر دیدگاه خوش‌خیم‌تر که فساد را باعث روغنکاری چرخ‌های خشک نظام بوروکراتیک و رویه‌های مستبدانه اداری می‌بیند، کمتر پذیرفته می‌شود. فساد می‌تواند اثر مخرب بر رفتار سیاست‌گذاری و عرصه سیاسی بگذارد که ایمان به دولت برای حل مشکلات را تضعیف می‌کند و به بازتوزیع خودسرانه هزینه‌ها و منافع ناشی از مداخله دولت منجر می‌شود. با توجه به آنچه گفته شد، باچوی به ما یادآوری می‌کند که با فساد باید در بستر تلاش برای تقویت نهادهای عمومی به جای ترویج منفی بافی مقابله شود. بسیاری از بحث‌های سیاستی اخیر به دنبال راه‌هایی برای سازماندهی مجدد دولت برای محدود کردن فساد، تغییر سیاست‌ها به گونه‌ای که رفتار فاسد را پیش‌بینی کنند، یا هر دو بودند. تبدیل

شفافیت و پاسخگویی به نمادهای اصلی حکمرانی خوب نیز وزن اصلی را به نقش جامعه مدنی و رسانه‌ها در نظارت بر دولت می‌دهد [۸] و نقشی برای رقابت سیاسی مؤثر در نظر می‌گیرد که ابزار بهبود پاسخگویی است.

حکمرانی بهتر همچنین به طور ویژه به تلاش گسترده‌تر برای بهبود نقش دولت در ارائه خدمات عمومی اشاره دارد. این خدمات نه فقط از مؤلفه‌های مهم مستقیم رفاه هستند، بلکه نهادهای مهمی برای افزایش بهره‌وری به‌شمار می‌آیند. همان‌طور که کاردوسواستدلال می‌کند، تحویل کارآمد سیاست‌های اجتماعی یک جنبه کلیدی ایجاد ائتلاف باثبات برای رشد است. این موضوع به ویژه در کشوری مانند برزیل، با میراث نابرابری تاریخی آن، اهمیت دارد. کاردوسو مشکلات ناشی از رشد اقتصادی که پیشرفت اجتماعی قابل اثباتی به ارمغان نمی‌آورد را تشخیص می‌دهد. نگرانی‌های مشابه در بحث اهلوالایا درباره اینکه آیا رشد اقتصادی هند منجر به کاهش پایدار فقر شده است بازتاب یافته است. خلف حنیدی نیز درباره نیاز به اطمینان از انعکاس یافتن عملکرد رشد اردن در دستاوردهای توسعه انسانی بحث می‌کند. او بر اهمیت تصمیم‌گیری مشارکتی در دستیابی به این هدف تأکید می‌کند. همه اینها تأثیر متقابل بین مسائل حکمرانی و بهبود در ارائه خدمات عمومی را نشان می‌دهد.

یک پیشنهاد مرتبط مهم از تلاش‌ها برای تمرکززدایی در تحویل خدمات عمومی ناشی می‌شود. هدف اصلی افزایش پاسخگویی از طریق تقویت تصمیم‌گیری محلی - کاهش ائتلاف منابع و فساد همچنین امکان هدف‌گیری بهتر نیازمندترین گروه‌ها است. تمرکززدایی همچنین بخشی از مضمون گسترده‌تر توانمندسازی است که به افراد فقیر اجازه می‌دهد تا حق اظهار نظر بیشتری درباره عملکرد دولت داشته باشند.

دهه ۱۹۹۰ شاهد آزمایش‌های تمرکززدایی زیادی در سراسر جهان بود. اما در حالی که موافقان می‌توانند شواهد امیدوارکننده‌ای جمع‌آوری کنند، هنوز حکم قطعی صادر نشده است. نگرانی‌هایی درباره توان بالقوه فرادستان محلی در تسخیر دولت‌های محلی مطرح شده است. همچنین شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد میزان ازهم‌گسیختگی جامعه بر ارائه خدمات عمومی تأثیر اساسی دارد (به ایسترلی ۲۰۰۱ بنگرید).

برخی شباهت‌ها مشخص‌کننده بحث‌های جاری تمرکززدایی و خصوصی‌سازی است. هیچ پاسخ معقولی به این پرسش که «آیا اقتصاد باید خصوصی شود؟» داده نشده است. پاسخ داده شده به کالا یا خدمتی که خصوصی می‌شود، هدفی که دنبال می‌شود و وجود مجموعه‌ای از نهادهای مکمل بستگی دارد. به همین ترتیب، هیچ پاسخ معقولی برای این پرسش وجود ندارد که «آیا دولت باید غیرمتمرکز باشد؟» باز هم، پاسخ به این بستگی دارد که چه چیزی غیرمتمرکز می‌شود و اهداف سیاست‌گذاری، ساختار نهادی و توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور مورد نظر چیست.

مطابق با کار رودریک درباره راهدی‌های رشد، ادبیات اقتصاد سیاسی نشان نمی‌دهد که مجموعه‌ای

منحصربه‌فرد از نهادهای سیاسی وجود دارد، و افراد اجرایی در این کتاب زمان اندکی صرف بحث درباره شایستگی‌های نسبی نهادهای سیاسی جایگزین کردند. اما حتی در میان دموکراسی‌های پیشرفته جهان، گزینه‌های بسیار متنوعی فعال هستند و همان‌طور که ادبیات اخیر نشان داده است، دلیل خوبی به نفع این باور وجود دارد که آنها می‌توانند فرایند سیاست‌گذاری را شکل دهند.

داده‌های بین‌کشوری شواهد قانع‌کننده اندکی از مزایای محیط‌های دموکراتیک برای نتایج سیاست‌های اقتصادی نشان می‌دهد. چنین چیزی درست است با وجود اجماع گسترده درباره اهمیت دموکراسی نمایندگی پس از آنچه ساموئل هانتینگتن «موج سوم دموکراسی» نامیده است. دموکراسی نوسداری مشکلات مدیریت اقتصادی نیست. در واقع، بسیاری از معضلاتی که سیاست‌گذاران در این کتاب مواجه شدند، به علت فعالیت آنها درون محدودیت‌های دموکراتیک بود.

بیشتر سیاست‌گذاری‌های بحث‌شده در اینجا در واکنش به بحران‌ها بوده است. همان‌طور که بلجر اشاره می‌کند، سیاست‌گذاری در مواقع عادی و در شرایط بحرانی - هم از حیث سرعت واکنش‌های مورد نیاز و هم نوع داروی تجویز شده - کاملاً متفاوت است. به طور کلی، این آدم‌های اجرایی درس‌های مهمی درباره مدیریت بحران گرفتند. اول، ضرورت پایش آسیب‌پذیری‌های حیاتی و شناسایی آنها پیش از رسیدن به ابعاد بحرانی. دوم، تهیه یک راهبرد و تداوم آن حیاتی است. بلجر همیشه علیه گوش سپردن به بازیگران خارجی هشدار می‌دهد؛ هم او و هم درویش درباره چگونگی ایستادگی خود در مقابل صندوق بین‌المللی پول در اوج بحران‌های کشورشان بحث می‌کنند.

درویش، این پیشنهاد جسورانه را ارائه می‌دهد که بحران زمان مناسب برای تلاش به اصلاحات اساسی است. شاید اینجا تناقضی باشد، تنش بین ضرورت اقتصادی و سیاسی را تشدید می‌کند. هر اقتصاددانی خواهد گفت اصلاحات اقتصادی زمانی توجیه و اهمیت دارد که جلوی وقوع بحران را بگیرد. اما پس از وقوع بحران، امکان پیشبرد اصلاحات از مجاری سیاسی از هر زمانی بیشتر است. پرسش این است که چگونه این تضاد بین نظریه و واقعیت را حل کرد.

#### • بنابراین، درس‌های اصلی چیستند؟

پیش از هر کاری، باید جلوی وقوع بحران‌های اقتصادی گرفته شود. بحران‌ها شاید گاهی باعث اصلاحات سیاسی بنیادی شوند که در غیر این صورت با مقاومت روبرو می‌شوند، اما در بیشتر موارد آنها نوعی مالیات بر نیرو و توان فکری و فیزیکی سیاست‌گذاران و شهروندان به حساب می‌آیند. آن جنبه‌هایی از اجماع واشنگتنی که بر مدیریت معقول اقتصاد کلان تاکید دارد امروز هم به اندازه زمان تدوین آن موضوعیت دارند.

دوم، بازاندیشی‌های سیاستگذاران اهمیت تمرکز بر موضوعات خاص در فرآیند سیاست‌گذاری برای مقابله با محدودیت‌های الزام‌آور را نشان می‌دهد. این موارد در هر کشور و طی زمان

متفاوت خواهد بود، اما موفقیت‌هایی که اینجا توضیح می‌دهیم تمرکز و توجه به ایجاد راهبرد پیش‌دستانه را ثابت می‌کند- نه اینکه صرفاً به رویدادها واکنش نشان داد. سوم، این جستارها با تشریح پیچیدگی اصلاح‌سیاستی، نشان می‌دهند به ندرت راه‌حل ساده و روشمندی برای مشکلات اصلاحات اقتصادی وجود دارد. برای غلبه بر مساله پیچیدگی، یادگیری مهم است- درک اینکه چگونه اقتصاد درباره آنچه به دست آمده است و به چه تغییرات سیاستی بیشتری نیاز است، اطلاعاتی به ما می‌دهد.

چهارم، جستارها نشان می‌دهند اصلاح‌سیاست‌ها به همان اندازه که به محتوا وابسته است، به فرآیند نیز بستگی دارد. اصلاحات اثربخش به ایجاد «اراده سیاسی» خلاصه نمی‌شود- آن همچنین نیازمند مدیریت راهبردی فرآیند سیاست‌گذاری است.

پنجم، هر کشور راهبرد رشد خود را باید بر اساس فرآیند محرک درونی حساس به ظرفیت نهادی و شرایط اقتصادی آن پیدا کند. شکست اصلی اجماع واشنگتنی پیشنهاد دادن- شاید ناخواسته- دیدگاه یکپارچه از راهبرد توسعه بود. بحث‌های گذار پساکمونستی در اروپای شرقی و دگرگونی‌های در جریان چین و هند در این کتاب، این پیام را به ما منتقل می‌کند که مسیرهای توسعه باید با ظرفیت نهادی خاص کشور متناسب باشد. بدون راهبرد رشد مناسب برای هر کشور خاص، تراژدی رشد اقتصادی آفریقا (و کمک‌های بشردوستانه به آن) همچنان بشریت را آزار خواهد داد و سلسله ابتکارات بین‌المللی که با چوی درباره آنها صحبت می‌کند پیشرفت اندکی ایجاد خواهد کرد.

ششم، بازاندیشی‌های نویسندگان نشان می‌دهد نهادها هم به‌عنوان محدودیت‌ها و هم مشخص کردن فرصت‌ها اهمیت دارند. اما اشتباه است که این کار را به شکل جزم‌اندیشانه به مثابه نهادهای خوب با تعریفی یکتا برای همه بسترها بیان کنیم. برعکس، تاریخ و شرایط بسیار بیشتر از تعمیم‌دهی آسان اهمیت دارند.

در نهایت، قدرت اندیشه‌ها- اندیشه‌های آموزش داده شده در کلاس درس به نسل‌های متوالی دانشجویان- روی تفکر افراد اجرایی شگفت‌آور است. اینها مثال روشنی از مرز روزافزون نفوذپذیر بین محیط دانشگاهی و سیاست‌گذاری ارائه می‌دهند که اندیشه‌های اقتصادی به آسانی از آن عبور می‌کنند و بر جهان تأثیر می‌گذارند. این جستارها نشان می‌دهد که این بده‌بستان چقدر گسترده و نیرومند شده است. اما این اندیشه‌ها دائماً در پرتو تجربه (البته در بسیاری موارد با تأخیر) پالایش می‌شوند. با این رفت و برگشت بین اندیشه‌ها و تجربه است که جستارها پیشبرد علمی برجسته‌ای عاید می‌کنند.

### • یادداشت‌های مقدمه

[۱] اگرچه روشن است که سیاست‌گذاران با بسیاری باورهای مشترک وارد این نزاع شدند، خیلی روشن نیست که دیدگاه آنها با آنچه دیده‌اند چقدر تغییر کرده است. بینش‌هایی که از چنین جرقه‌های ناگهانی بیرون می‌آید هرازگاهی رخ می‌دهند و شگفت‌آور است که صدای خودانتقادی جستارنویسان چقدر اندک است. هیچ نویسنده‌ای نمی‌گوید اشتباه فهمیده است و ارجاع به خطای سیاستی تا حد زیادی غایب است.

[۲] با این حال، درویش، که فردی دست‌اندرکار امور اجرایی است، به مشکلات سروکار داشتن با موسسات برتون وودز اشاره می‌کند، زمانی که آنها را عمدتاً کارگزاران کشورهای گروه هفت ملاحظه می‌کند. در ارزیابی باچوی از این طیف ابتکارات برای آفریقا که تاکنون پیشرفت چندانی در کاهش فقر این منطقه نداشته است، نیز لحنی از شک و بدبینی وجود دارد.

[۳] اگر چه چین نظام رسمی مالکیت خصوصی ندارد، بسیاری از اصلاحات نهادی که در چین استفاده می‌شود، از مشوق‌هایی برای سرمایه‌گذاری با مالکیت خصوصی الگو گرفته است.

[۴] در اینجا نهاد را به همان معنا که نورث نخستین بار پیشنهاد داد به کار می‌بریم: محدودیت‌های انسان ساخته که تعامل اجتماعی را شکل می‌دهند (یا خلاصه‌تر «قواعد بازی»).

[۵] از نمونه‌های کلاسیک: تفکیک قوا بین رئیس‌جمهور و قوه مقننه یا نظام پارلمانی دو مجلسی. [۶] برخی از این کارهای تجربی خلاصه شده و برخی موضوعات گسترده‌تر تحت عنوان «اقتصاد تطبیقی جدید» در جانکوف و همکاران (۲۰۰۳) بسط یافته است.

[۷] پیشرفت‌های اخیر در اقتصاد سیاسی نشان داده است نظام‌های سیاسی که بیشتر از نمایندگی تناسبی استفاده می‌کنند، کمتر از سیاست‌های بازتوزیع انتخابی استفاده می‌کنند. بنگرید به پرسون و تابلینی (۱۹۹۹).

[۸] برای مثال، یانکوف و همکاران (۲۰۰۳) استدلال می‌کنند هر چقدر در کشوری مالکیت دولتی بر رسانه‌ها بیشتر باشد فساد در آن کشور بیشتر است.

### • منابع

Acemoglu, Daron, Simon Johnson, and James A. Robinson. 2001. "The Colonial Origins of Comparative Development: An Empirical Investigation." *American Economic Review* 91 (5):1369–1401.

Amsden, Alice. 1989. *Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialization*. New York: Oxford University Press.

Besley, Timothy, and Robin Burgess. 2003. "Halving Global Poverty." *Journal of Economic Perspectives* 17 (3):3–22.

Djankov, Simeon, Edward Glaeser, Rafael LaPorta, and Florencio Lopez-de-Silanes. 2003. "The New Comparative Economics." Harvard University, Cambridge, Mass.

Djankov, Simeon, Caralee McLeish, Tatiana Nenova, and Andrei Shleifer. 2001. "Who Owns the Media?" Harvard

University, Cambridge, Mass.

Easterly, William. 2001. *The Elusive Quest for Growth—Economists’ Adventures and Misadventures in the Tropics*. Cambridge, Mass.: MIT Press.

Hall, Robert E., and Chad Jones. 1999. “Why Do Some Countries Produce So Much More Output per Worker than Others?” *Quarterly Journal of Economics* 114: 83–116.

Hausmann, Ricardo, and Dani Rodrik. 2002. “Economic Development as Self-Discovery.” NBER Working Paper 8952. National Bureau of Economic Research, Cambridge, Mass.

Mauro, Paulo. 1995. “Corruption and Growth.” *Quarterly Journal of Economics* 110 (3): 681–712.

Persson, Torsten, and Guido Tabellini. 1999. “The Size and Scope of Government: Comparative Politics with Rational Politicians.” *European Economic Review* 43 (1): 699–735.

Rodrik, Dani. 2003. “Growth Strategies.” Harvard University, Cambridge, Mass.

———. 2004. “Getting Institutions Right.” Harvard University, Cambridge, Mass.

Rodrik, Dani, Arvind Subramanian, and Francesco Trebbi. 2002. “Institutions Rule: The Primacy of Institutions over Geography and Integration in Economic Development.” Harvard University, Cambridge, Mass.

Shleifer, Andrei, and Robert Vishny. 1998. *The Grabbing Hand: Government Pathologies and Their Cures*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

Wade, Robert. 1990. *Governing the Market: Economic Theory and the Role of the State*. Princeton, N. J.: Princeton University Press.

Williamson, John [2000], “What should the Bank think about the Washington Consensus?”, Background Paper for 2000 World Development Report, available at <http://www.iie.com/papers/williamson0799.htm>

World Bank. *World Development Report 2004*. New York: Oxford University Press.